

علیه «امید آرزومندان»

امید آرزومندان یا امید واپس گرایانه کدامیک؟

هادی آقاچانزاده

پژوهشگر مطالعات فرهنگی



نظریه پردازان امید، خواسته یا ناخواسته، متوجه زمان گذشته اند. یا گذشته ای دور که تنها از طریق احیا و بازگشت غیر انتقادی بدان ممکن است، یا گذشته ای نزدیک که در کش و قوس با نیروهای تاریکی، کم جان و بی رمق شده است و جز شبی بی رنگ از آن باقی نمانده است. اهرم اولی انکار جنبه های دیستوپایی گذشته دور و برنگ تر کردن ابعاد آرمان شهری آن است و ابزار دومی، یکی انگاشتن تاب آوری با امید؛ گویی که از طریق تاب آوری، صبر و به انتظار نگاه مناسب نشستن، امید دوباره روزنه ای خواهد یافت. امیدی که معطوف به گذشته دور یا تاریخ اسطوره ای است، در این سال ها بسیار رسوا شده است. بر چسب های باستان گرا، ملی گرای افراطی، فاشیستی و... خورده است و در نتیجه، نقطه تمرکز اغلب روشنفکران برای تعیین سویه ارتجاعی نظریه های امید، معطوف این دسته شده است. ارتجاعی بودن این نظریه های گذشته گرا کمتر تر دیدی بر جای می گذارد. گذشته گرایی شان نیز مری و آشکار است. اما درباره دسته دوم چه؟ آیا واپس گرا بودن و تقلیل گرایی اولی، مشروعیت دومی را به طور دائمی تأمین می کند؟ آیا نظریه پردازان در باره امید، تنها منحصر به دوگانه ای می شود که واپس گرایی یکی، پیشرو بودن، اخلاقی بودن و به لحاظ سیاسی پراکتیکال بودن دیگری را تضمین می کند؟ هدف من در اینجا، نه زند تازیانه ای دیگر بر پیکره رسوای اولی که اتفاقاً تمرکز و تأکید بر جنبه های عمیقاً نومید ساز دومی است؛ امیدی که با تاب آوری یکی دانسته می شود، یا با وام گیری از تعبیر رولند بلوم در مقاله ای به همین نام: «امید آرزومندان»؛ امیدی که او آن را چیزی جز سیاستی برای خود فریبی نمی داند.

«امید آرزومندان» یا «امید خود فریبانه» از آنجایی که مخالف «امید واپس گرایانه» است و مدام خود را بر لحظه حال تعریف می کند، مشروعیتی ظاهری کسب می کند. از سوی دیگر شمایی صلح طلبانه و اخلاقی دارد. زاهدانه و فضیلت گراست و خود را در شباهتی تام با اخلاق سیاسی کسانی چون: ماندلا، گاندی و ولتر کینگ تعریف می کند. اما چیزی در این میانه مفقود است. برای روشن تر کردن این فقدان، باید به فراسوی دوگانه یاد شده رفت. اگر امید واپس گرایانه، یاد آور آن بیان شیطان در فاوست گوته

باشد که: «همه چیز آنچنان به سامان است که گویی این رخداد هرگز به وقوع نپیوسته است» و از این طریق، تناقض ها و تعارض های گذشته را از میان برمی دارد، «امید آرزومندان» کاریه مراتب دردناک تری می کند. آنها در کار خنثی سازی و تسکین فاجعه و ناچیز انگاری وقایع روزمره اند. آنها ظرفیت های رهایی بخش لحظه حال را در همان دم هدف می گیرند و با امکان های مختلفی که در اختیار دارند، آن را کم اثر می کنند. من در اینجا به آنچه آدورنو «جریان مقصر تراشی و نقد خود توجیه گر» می گوید، نظر دارم. «نقد خود توجیه گر» و «امید آرزومندان» بازوان نوع خاصی از نظریه پردازی امید هستند که وقایع فاجعه بار و موقعیت های دیستوپایی را بیایی توجیه کرده و تخفیف می دهند. اگر دیستوپیا و فاجعه ای نبود، اگر همه چیز به لحاظ طبیعی یا اجتماعی بسامان بود، احتمالاً امید یا تمنا بی هم وجود نداشت، چرا که آنچه تمنا می شد، پیشاپیش موجود بود. امکانیزم روانی و اجتماعی ای است که درواکش به کاستی یا فاجعه به وجود می آید تا لحظه حال و آینده را معنا دار یا خاطره گذشته را رستگار کند. بنابراین، امید یک مطالبه انتزاعی بیرون از تاریخ نیست. همچنین مطالبه ای بیرون از فاجعه هم نیست. اما «امید خود فریبنده» یا «امید آرزومندان» چنان است که گویی هرگز لحظه ناامیدی و زمانه فاجعه وجود ندارد و فراموشی رسد. برای این شکل از نظریه پردازی در باره امید، امید یک مسأله انتزاعی و ازلی - ابدی بیرون از تاریخ است که به هر لحظه تاریخی انضمامی و واقعاً موجود تزیق می شود تا از مهابت آن کاسته شود. این شکل از امید، چیزی نیست جز به تأخیر انداختن ظرفیت های راستین امیدواری از طریق مواجهه بی واسطه و واقعی با لحظاتی که به واقع ناامید کننده اند. «امید آرزومندان»، به نام مبارزه با «امید واپس گرایانه»، تاریخی اندیشیدن به امید را هم بلاموضوع می کند، چرا که یاد آوری تاریخی می تواند به ما نشان دهد که «امید آرزومندان» چگونه ظرفیت های هر لحظه تاریخی را باطل و دعوت به صبر و سکون هدر داده است. اما در عین حال، این شکل از امید باوری، با غیر تاریخی بودن خود، ضربه مهلک تری وارد می آورد. او گمان می کند که هر چه هم بکند، در موضع اخلاقی و سیاسی مناسب تری نسبت به «امید واپس گرایانه» بر خور دار است. شاید موضع اخلاقی آن همچنان برقرار باشد، اما اصرار بر غیر تاریخی و خود توجیه گر بودن، موضع سیاسی و پراکتیکال آن را حتی در برابر «امید واپس گرا» تضعیف می کند، چرا که «امید واپس گرا» به رغم تقلیل گرایی هایش لافال مدعی و واجد نوعی تاریخی اندیشی - ولو جزم اندیشانه - است. من باز هم باید به آدورنو متوسل شوم و جمله در خشان ای از او را یاد آور شوم: «گذشته ای که در تقلا ی فرا از آن هستیم، با قوت تمام همچنان زنده است.» این گذشته وجود دارد؛ اگر مواجهه با گذشته از منظر رادیکال و بر اساس نوعی دیالکتیک منفی امکان ناپذیر شود، مواجهه واپس گرایانه و رمانتیک با گذشته به عنوان آلترناتیو وضعیت راه ساده تری برای سکه رایج زمانه شدن خواهد داشت. «امید آرزومندان» که در طی دود دهه گذشته لافال به عنوان بخشی از نظریه پردازی های اصلاح طلبانه در ایران مورد توجه بوده است، از آنجایی که در تلاش دائمی برای خلاصی یافتن از وحشت قرار گرفتن در مظان پرسش هایی است که او را به تأمل وجودی در باب خود بکشاند، در کار کم رمق کردن حافظه تاریخی است تا نومیدی های بنیادینی را که خود بخشی از آن بوده است از مقابل چشمان خویش و ما دور می سازد. کوتاه سخن آنکه «امید آرزومندان» و «امید واپس گرایانه» همزاد و شرط وجودی یکدیگرند. این دودرهمدستی ناخواسته باید دیگر، اجازه نمی دهد که امید از طریق همنشینی دائمی و باز اندیشانه با نومیدی و فاجعه زاده شود. شاید به همین خاطر بود که گوته در «رنج های و تر جوان»، و تر را تا انتهای اندوه، رنج و نومیدی پیش برد. او خود را از میان برداشت، چنان بسیارانی که موقعیت های دیستوپایی را با عملی نومیدانه برهم زدند و بانپذیرفتن خرق عادت کردند. اینک که تاریخ را می نگریم، می بینیم که از این قهرمانان نومید و تلاش شان برای دریدن پرده های زمانه شان، بیشتر امید می گیریم و به یاد شان می آوریم تا کسانی که در غبار زمانه و وصال های گذرا باقی ماندند و نومیدی های بزرگ را خود فریبانه روزنه های کوچک امید دیدند.

Wishful Hoping -
Self-Deceptive Hope -



علی محمدی / ایران